

نقش منابع جنبی در تصحیح بستان‌العارفین و !!!!!!!

تهمینه عطائی کچوئی^۱

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

سعید بزرگ بیگدلی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

ناصر نیکوبخت

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تربیت مدرس

(از صفحه ۱۳۱ تا ۱۴۷)

تاریخ دریافت: ۹۲/۴/۵، تاریخ پذیرش: ۹۲/۶/۳۰

چکیده

بنا بر شیوه مرسوم، تصحیح هر متنی باید براساس دست‌نوشته یا دست‌نوشته‌هایی از آن متن انجام گیرد، اما گاهی به دلایل گوناگون - همچون ناآشنایی کاتبان - تبدیل و تحریف‌هایی در متون کهن راه می‌یابد که آنها را از اصل خود دور می‌کند و رسیدن به اصل را به کمک نسخه‌ها دشوار می‌سازد، به‌خصوص وقتی که دست‌نوشته متنی منحصر به فرد و یا با نسخه‌های دیگر متفاوت باشد. در اینجا است که مصحح از مراجعه به منابع موضوع متن یا مآخذ مؤلف ناگزیر است. ما در تصحیح بستان‌العارفین و !!!!!!!، از آثار قرن پنجم - که نسخه‌های شناخته‌شده آن با هم متفاوت‌اند و مشکلات و مبهمات کهن‌ترین نسخه آن با مقابله حل نمی‌شود - در مواردی از همین شیوه بهره برده‌ایم و بسیاری از خطاهای آن را اصلاح کرده‌ایم. عرضه نمونه‌هایی از آن و چند متن کهن دیگر، میزان اهمیت و نقش منابع و مآخذ را در تصحیح متون تأیید می‌کند.

واژگان کلیدی: بستان‌العارفین و !!!!!!!، منابع جنبی و تصحیح متون، ترجمه رساله

شیریه، طبقات الصوفیه، تذکر! الاولیا.

۱. رایانامه نویسنده مسئول: Tahmineh_atai@yahoo.com

مقدمه

بستان العارفین و !!!!!!! یکی از متن‌های کهن ادب و عرفان حوزه خراسان است. این کتاب به همراه منتخب رونق/المجالس و ضمائم پراکنده‌ای، در سال ۱۳۵۴ ش. به کوشش دکتر احمدعلی رجایی بخارایی در تهران منتشر شد. کار آن استاد زنده‌یاد براساس نسخه توبینگن^۱ و با استفاده از نسخه اسعد افندی^۲ انجام شده است. کامل‌ترین دست‌نوشته شناخته‌شده بستان العارفین (نسخه افندی) در ۲۵ باب است و حدود سیصد حکایت صوفیان را شامل می‌شود. موضوع اصلی بستان العارفین اخلاق و عرفان و اقوال و حکایات درباره زاهدان و صوفیان است و نوع تنظیم مطالب و نثر آن به گونه‌ای است که شیوه معرفت‌گویی اهل مجالس را در ارشاد اصحاب و مریدان به یاد می‌آورد. سخنان تازه و دریافت‌های حکمت‌آموزی که از زبان مؤلف ناشناخته‌اش در ذیل «اشاره» و «نکته»، در پایان حکایت‌ها می‌آید، خلاصه ابواب کتاب و حلقه اتصال حکایت‌هاست. نثر ساده و نزدیک به محاوره آن، در عین آنکه خیلی از فواید ادبی و زبانی^۳ را شامل است، زمینه را برای تصرف کاتبان و در نتیجه تفاوت فراوان نسخه‌های معدود آن فراهم می‌کند.

تا کنون پنج نسخه از بستان العارفین شناخته شده است که ما در تصحیح متن، چهار دست‌نویس از آنها را در اختیار داشته‌ایم: نسخه کتابخانه اسعد افندی ترکیه (احتمالاً متعلق به قرن ششم)، نسخه توبینگن (مکتوب ۵۴۳ ق.)، نسخه موزه مولانای قونیّه (متعلق به قرن هشتم یا قبل از آن)، نسخه کتابخانه آیت‌الله مرعشی (مکتوب ۹۴۶ ق.). از این دست‌نوشته‌ها نسخه کتابخانه آیت‌الله مرعشی و نسخه موزه مولانا همانند، و نسخه اسعد افندی و توبینگن با آنان و با یکدیگر، در کمیت مطالب و تعداد حکایات و تفصیل و اجمال سخن، تفاوت‌هایی دارند. ما در تصحیح متن بستان العارفین به ابهاماتی رسیدیم که حل و رفع آنها، به سبب تفاوت عمده نسخه‌ها ممکن نبود؛ از این رو ناگزیر بودیم به منابع دیگر یا به مآخذ مؤلف مراجعه کنیم. در مقاله حاضر، شماری از این موارد طرح شده و برای نشان دادن اهمیت و نقش منابع در رفع ابهامات، از چند متن مهم و شناخته‌شده دیگر هم نمونه‌هایی آمده است.

الف. احادیث

نقل احادیث در بستان العارفین به گونه‌ای است که غالباً فقط ترجمه فارسی حدیث نقل

شده و در موارد معدودی، اصل حدیث نیز به همراه ترجمه آن می‌آید، و در هر دو صورت، در اصل و ترجمه احادیث خطاهایی راه یافته است که در اینجا به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم: روی عن النبی - علیه‌السلام - أنه خرج و بیده کتابان. فقال: «هذا کتاب من رب العالمین فیہ اسماء اهل !! و اسماء آبائهم و قبائلهم، ثم احمل علی آخرهم فلايزاد فیهم و لا ينقص منهم ابداً، و هذا کتاب اهل النار بأسمائهم و اسماء آبائهم و قبائلهم، ثم اجعل علی آخرهم فلايزاد فیهم و لا ينقص منهم ابداً».^۴

چنین آمد اندر خبر که روزی پیغامبر - علیه‌السلام - بیرون آمد، به دست وی دو نامه. گفت: «شما دانیت که این چیست؟» گفتیم: «ندانیم تا تو ما را خبر ندهی». گفت: «این کتابی است از رب العالمین؛ اندر وی نام‌های بهشتیان و نام پدر ایشان و قبیله ایشان. پس اندر آخر آن جمله کرده‌اند که در ایشان زیادت نشود و از ایشان کم نشود». و گفت: «در این دیگر، نام دوزخیان است و نام پدران ایشان و قبیله ایشان. پس اندر آخر ایشان جمله کرده‌اند که در ایشان زیادت نشود و نقصان نشود» (اسعد افندی: ۵۰ پ).

دو عبارت «ثم احمل علی آخرهم» و «ثم اجعل علی آخرهم» حتی اگر در متن حدیث هم معنای درستی داشته باشند - چنانکه در نسخه اسعد افندی آمده است - باز هم با دنباله سخن تناسب ندارند؛ چرا که دو پاره همسان از گزارش یک جریان هستند و قاعدتاً باید در لفظ، برابر باشند. قیاس صورت‌های عربی دو عبارت یادشده با ترجمه آنها (جمله کرده‌اند) نشان می‌دهد که «ثم احمل» و «ثم اجعل»، باید تحریف‌شده «ثم اُجمل» باشد.

صورتی از این حدیث در کتاب القدر و ماورد فیہ، تألیف امام عبدالله بن وهب بن مسلم قرشی (ف. ۱۹۷ ق.) آمده است:

قَالَ: خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ فِي يَدِهِ كِتَابَانِ. فَقَالَ: هَلْ تَدْرُونَ مَا هَذَا؟ قَالَ: فَقُلْنَا لَا، إِلَّا أَنْ تُخْبِرَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ. فَقَالَ: هَذَا كِتَابٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ !! و أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ، وَ أُجْمِلُ عَلَى آخِرِهِمْ فَلَا يَزَادُ فِيهِمْ، وَ لَا يُنْقَصُ مِنْهُمْ أَبَدًا، وَ هَذَا كِتَابُ أَهْلِ النَّارِ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ، وَ أُجْمِلُ عَلَى آخِرِهِمْ، فَلَا يَزَادُ فِيهِمْ وَ لَا يُنْقَصُ مِنْهُمْ أَبَدًا^۵ (ابن وهب، ۱۴۰۶: ۸۴ و ۸۵).

پیغامبر گفت، علیه‌السلام: «هر که قرآن بخواند، چنانستی که خداوند تعالی پیغامبری را در میان دو پهلوه انهداستی، آلا آنکه برو وحی نیاید» (اسعد افندی، ۸۴ پ).

کتابت همزه به جای «یای اضافه» در رسم‌الخط این نسخه عادی است؛ مانند «دعاء

ایشان» در برگ ۳ پشت، «پهلوه مادر» در برگ ۱۳۷ پشت، «بر پهلوه ابن عباس» در برگ ۱۳۸ پشت. با این حال، رابطه دو جمله آغازین سخن پیغامبر با این صورت روشن نیست؛ یعنی «خداوند پیغامبری را در میان دو پهلوی چه کسی می‌نهد؟». ابهام جمله با توجه به صورت عربی و ترجمه حدیث، چنانکه در *احیاء علوم الدین* غزالی آمده است، برطرف می‌شود: «قَالَ: عَمِّرُوا بَنِي الْعَاصِ مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ فَقَدْ أُذِرَتْ جَنْبِيهِ، إِلَّا أَنَّهُ لَا يُوْحَى إِلَيْهِ» (غزالی^۷، بی تا، ج ۲: ۴۹۸). هر که قرآن خواند، نبوت در دو پهلوی او درج شد، مگر آنکه وحی بدو نباشد» (خدیوچم، ۱۳۷۲، ج ۱: ۵۹۵).

سنجش دو صورت حدیث نشان می‌دهد که پس از «الف»، یک «واو» افتاده و صورت صحیح عبارت چنین است: «... چنانستی که خداوند تعالی پیغامبری را در میان دو پهلوی [او] نهاده‌ستی».

ب. اقوال مشایخ

در *بستان العارفین* شمار قابل ملاحظه‌ای از اقوال مشایخ آمده است. در بعضی از این اقوال، ابهاماتی راه یافته است که ما بسیاری از آنها را با استفاده از اصل سخن تصحیح کرده‌ایم. در اینجا چند نمونه ذکر می‌شود:

گفتند که «صوفی که بود؟» گفت: «صوفی آن بود که از تیرگی کوش صافی بود، و دلش شب و روز پرفکرت بود، و از خلق ببرد و به خداوند تعالی بسنده کند، و به نزدیک وی سنگ و ریگ یک سان بود»^۸ (اسعد افندی: ۴۳ ر).

چنان که پیداست، در تعریف صوفی، «صافی بودن از تیرگی کوش» مبهم است. در پایان عبارت نیز «یک‌سانی سنگ و ریگ» با منطق سخن نمی‌سازد. در *التعرف*، تألیف نیمه دوم قرن چهارم و از منابع مهم و اولیه تصوف، از سهل تستری (ف. ۲۸۳ ق.) نقل شده است^۹ که چون از او درباره صوفی پرسیدند، گفت: «مَنْ صَفَا مِنَ الْكَدَرِ، وَ إِمْتَلَأَ مِنَ الْفَكْرِ، وَ انْقَطَعَ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْبَشَرِ وَ اسْتَوَى عِنْدَهُ الذَّهَبُ وَ الْمَدَرُ»^{۱۰} (کلابادی، ۱۴۱۳: ۱۹؛ مستملی بخاری، ۱۳۸۹، ج ۱: ۱۶۶).

اگر مؤلف ما این قول را از *التعرف* - که بسیار بدان نزدیک است - گرفته باشد، شاید مقید کردن «کوش» به تیرگی، برای بیان تفسیر خود از کدر (کدورت، تیرگی) باشد؛ و چون تیرگی در اینجا، نوع تیرگی وجود صوفی است، به نظر می‌رسد که «کوش»، تحریف‌شده

«لوش [گل سیاه تیره که در زیر آب نشیند]» باشد که در متون مربوط به قرن چهارم تا هفتم در توصیف ماده اولیّه آفرینش انسان بارها آمده است. در ذیل آیه ۲۶ سورة الحجر در ترجمه تفسیر طبری می‌خوانیم: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ...» بیافریدیم آدم را از لوشی سال‌ها بر او برآمده» (طبری، ۱۳۵۶، ج ۱: ۳۶). و نیز در ترجمه آیه ۳۳ همان سوره (قَالَ لَمْ أَكُنْ لَأَسْجُدَ لِبَشَرٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ) آمده است: «بلیس گفت: سجده نکنم کسی را که آفریده باشی از گل و صلصال و لوش» (همان: ۴۸). بنابراین صافی بودن صوفی از تیرگی لوش، صافی بودن از تیرگی تن است. قابل توجه آنکه «لوش: گل سیاه و تیره، لای و لجن» را نسخه‌نویسان غالباً به سبب ناآشنایی به «کوش» تبدیل کرده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۴۶۱؛ همان، ۱۳۸۶: ۴۱۰؛ عابدی، ۱۳۹۰: ۳۰۴).

در بخش پایانی عبارت نیز «سنگ و ریگ» نادرست است؛ زیرا «یک‌سان بودن سنگ و ریگ نزد صوفی» ارزش محسوب نمی‌شود. در چنین توصیفی باید دو چیز متضادّ نظیر «سنگ و زر»^{۱۲} به یکدیگر عطف شوند که یکی ارزشمند و دیگری بی‌ارزش است. در اینجا احتمالاً «ریگ» تصحیف واژه «رنگ [= زر]» است و صورت صحیح عبارت بستان‌العارفین نیز چنین است: «صوفی آن بود که از تیرگی لوش صافی بود، و دلش شب و روز پرفکرت بود، و از خلق ببرد و به خداوند تعالی بسنده کند و به نزدیک وی سنگ و رنگ یک‌سان بود». [خداوند] در دل، همچنین چهار خصلت نهاده است: یکی خوف، دیگر رجا، سه دیگر محبت، چهارم مودت. مرگ دل را علامت آن است که از این چهار طبع یکی بر دیگران غلبه کند، و از اینجا گفته‌اند که هر که خداوند را - تعالی - به خوف پرستد خروری^{۱۳} گردد و هر که به رجا پرستد مرجی^{۱۴} گردد و هر که به محبت و مودت پرستد بهشتی گردد (اسعد افندی: ۶۹ ر).^{۱۵} در این عبارت، علامت مرگ دل، غلبه یک خصلت دل بر سه خصلت دیگر گفته شده، اما پرستش خداوند به خصلت‌های چهارگانه به تمامی در عبارت نیامده و لخت پایانی آن هم با موضوع پیشین ناسازگار است. براساس مقدمه و سیاق عبارت، باید جمع «خوف، رجا، محبت، مودت» به بهشتی بودن بینجامد. علاوه بر این، کاتب در پایان عبارت، محبت و مودت را - که مقدمه آن خصلت‌های متمایز هستند - به یکدیگر عطف کرده است. چنین به نظر می‌رسد که بخشی از سخن احتمالاً در ترجمه از قلم افتاده باشد.

از آنجاکه شیوه مؤلف *بستان/عارفین* چنان است که قول دیگران را می‌گیرد و با سخن خود درمی‌آمیزد، اگر اصل بند پایانی عبارت را در جایی بیابیم، چه بسا متن ما را تصحیح کند. از اتفاق، صورتی از این سخن در *احیاء علوم الدین* (غزالی، بی تا، ج ۱۳: ۲۲) به روایت مکحول دمشقی^{۱۶} آمده است: «و قال مکحول الدمشقی: مَنْ عَبْدَ اللَّهِ بِالْخَوْفِ فَهُوَ حَرُورِيٌّ وَ مَنْ عَبْدَهُ بِالرَّجَاءِ فَهُوَ مُرْجِيٌّ وَ مَنْ عَبْدَهُ !!! !! فَهُوَ زَنَدِيقٌ وَ مَنْ عَبْدَهُ بِالْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ وَ !!! !! فَهُوَ مُوَحِّدٌ».

قیاس این دو عبارت تا حدی نقصان متن *بستان/عارفین* را نشان می‌دهد. می‌توان حدس زد که صورت صحیح عبارت چنین بوده است: «و از اینجا گفته‌اند که هر که خداوند را - تعالی - به خوف پرستد، حروری گردد و هر که به رجا پرستد مرگی گردد و هر که به محبت پرستد [زندیق گردد] و [هر که به] مودت پرستد [...] گردد و هر که به خوف و رجا و محبت و مودت پرستد [بهشتی گردد]».

عمرو بن عاص - رضی الله عنه - پیوسته آرزو بردی که کاشکی خردمندی را در سکرات مرگ بدیدمی تا احوال احوال جان کنند و دیدار ملک الموت از وی پرسیدمی. آورده‌اند که چون حال بر وی تنگ شد، پسرش بر سر بالین نشسته بود. گفت: «ای پدر! همیشه خردمندی را در این حال می‌جستی تا احوال مرگ از وی سؤال کنی. من از تو خردمندتر نمی‌شناسم، مرا خبری بده». گفت: «ای پسر! چنان است گویی همه کوه‌های روی زمین بر من نهاده‌اند و مرا از سوراخ سوزن بیرون می‌کنند»^{۱۷} (اسعد افندی، ۷۱ پ).

در اصل نسخه افندی، بین کلمات «خبری» و «بده» به اندازه یک کلمه سفید است. با توجه به روایت‌های این حکایت در کتاب‌های دیگر و نیز مفهوم عبارت، ظاهراً باید جمله این‌گونه باشد: «مرا خبری [از مرگ] بده».

در کتاب *المختصرین* (ابن ابی الدنیا، ۱۴۱۷: ۹۳) و *المتمنین* (ابن ابی الدنیا، ۱۴۱۸: ۶۰) نزدیک‌ترین صورت این حکایت به متن ما آمده است:

«لَمَّا حَضَرَتْ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ !!! !!، قَالَ لَهُ ابْنُهُ: يَا أَبَتَاهُ، إِنَّكَ قَدْ كُنْتَ تَقُولُ لَنَا: لَيْتَنِي كُنْتُ أَلْقَى رَجُلًا عَاقِلًا عِنْدَ نَزُولِ الْمَوْتِ حَتَّى يَصِفَ لِي مَا يَجِدُ، وَأَنْتَ ذَلِكَ الرَّجُلُ، فَصِفْ لِي الْمَوْتَ، قَالَ: وَاللَّهِ يَا بُنَيَّ، لَكَانَ جَنَّبِي فِي تَحْتِ، وَكَأَنِّي أَتَنَفَّسُ مِنْ سَمٍّ !!! !!»^{۱۸}.

ج. اعلام

در متن *بستان‌العارفین*، برخی از اسم‌ها به سبب ناآشنایی یا سهو و خطای کاتبان دستخوش تبدیل و تحریف شده است؛ برای نمونه:

شاو کشی مردی بود از زاهدان سمرقند و مردی دیگر بود نام وی باز کریا. مرگ به وی نزدیک آمد (اسعد افندی، ۵۵ پ).

حکایت این زاهد سمرقندی در نسخهٔ توپینگن نیامده و در نسخهٔ مرعشی (برگ ۱۰۷ الف) «شادکشی» و در نسخهٔ قونیه (برگ ۷۵) «شادکشتی» نوشته شده است. در کتب تراجم کسی را با چنین نام و نسبتی نیافتیم، اما از زاهد و خطیبی سمرقندی به نام «حکیم شاو کشی» در *الفند فی ذکر علماء سمرقند* (نسفی، ۱۳۷۸: ۴۱۰) و «حکیم شاو کتی» در *الانساب* (سمعانی، ۱۴۰۰، ج ۷: ۲۸۳) یاد شده است و «شاو کث / شاوکت» به گفتهٔ یاقوت در *معجم البلدان* (یاقوت حموی، ۱۸۶۹، ج ۳: ۲۴۵) از نواحی شاش (چاچ، تاشکند) است و خطیب ابوالقاسم عبدالواحد بن عبدالرحمن معروف به حکیم شاو کثی^{۱۹} (فو. ۴۹۴ ق.) منسوب به آنجاست.

!!! بن یعلی حکایت کند از بوبکر حاجی حکیم، که در وقت مرگ، یاران را گفتند: «حالت چگونه است؟» گفت: «کشتی گرد غرق می‌گردد^{۲۰}. ندانم که به سلامت برهم و ندای آلا تَخَافُوا وَ لَا تَخْزَنُوا (۴۱: ۳۰) شنوم، یا غرقه شود کشتی و ملامت آید که لَا بُشْرَى يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِ (۲۵: ۲۲)» (اسعد افندی: ۵۴ پ).

این حکایت فقط در نسخهٔ اسعد افندی آمده و در *تهذیب الاسرار* (خرکوشی، ۱۹۹۹: ۵۴۷) تألیف پیش از ۴۰۷ ق. به ابوبکر شاشی نسبت داده شده است: وَ عَنْ ابی یزید العدل أَنَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى ابی بَکَر الشَّاشِ فِي وَقْتِ وَفَاتِهِ. فَقُلْتُ: كَيْفَ تَجِدُكَ يَا أَبَا بَكْرٍ؟ قَالَ يَا أَخِي! !!! تَدُورُ حَوْلَ الْغَرَقِ فِيمَا فِي الْغُرَفَاتِ، وَ أَمَا فِي الدَّرَكَاتِ. و به احتمال زیاد، بوبکر حاجی در متن ما نیز تصحیف همان ابوبکر چاچی (شاشی)^{۲۱} است.

فضیل بن عبید روایت کند از پیغامبر - علیه السلام - که گفت: «خنک مر آن را که به اسلام راه یافته بود و عیش و کفاف بود و خرسند بود بدانچه یابد»^{۲۲} (اسعد افندی: ۴۰ پ).

در کتب تراجم مانند *!!!! الأولیا و اسد الغابه* نشانی از فضیل بن عبید به دست نیامد، اما در مسند احمد بن حنبل (ج ۹: ۷۰۵-۷۱۴) ذیل «مسند الانصار» از فَضَالِ بْنِ عُبَيْدٍ احادیثی

نقل شده که از آن جمله همین حدیث است: «سَمِعَ فَضًّا! بَنَ عُبَيْدٌ، أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: طُوبَى لِمَنْ هَدَى إِلَى الْإِسْلَامِ، وَكَانَ غَيْشُهُ كَفَافًا وَقَنَعَ (احمد بن حنبل، ج ۹: ۷۰۷) و چنان که نوشته‌اند فضّا! بن عبید الانصاری^{۲۳} (فو. ۵۳ ق.) از اصحاب پیامبر بود و ابونعیم، وی را از شمار اهل صفّه دانسته و اقوالی را از او در *!!!!/الاولیا* (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۱۷) نقل کرده است.

ابیات عربی

ابیات عربی، در *بستان العارفین*، در مقایسه با متون اخلاقی و عرفانی قرون پنجم و ششم بسیار معدود است، اما در همین چند بیت (یازده بیت) هم گاهی تبدیل و تحریف‌هایی راه یافته است؛ از آن جمله است:

[اربعه] گفت: شبی در خواب دیدم که در مرغزاری سبز بودم به غایت خرم، و کنیزکی در آن مرغزار... آن کنیزک دست از من بستد و مرا گفت:

صَلَاتُكَ نَوْراً، وَالْعِبَادُ قَوْلاً
و نَوْمُكَ ضِدّاً لِلصَّلَاةِ عَنِيدُ
و عُمْرُكَ غُنْماً إِنْ غَفَلْتَ و *!!!!*
تَسِيرُ وَ تَفْنَأُ دَائِماً وَ تَبِيدُ

(اسعد افندی، ۱۴۲ پ)

این دو بیت - که از قول کنیزکی در شأن رابعه بصریه است - فقط در نسخه اسعد افندی آمده است. در این ابیات، با چنین صورتی هم خطای آشکاری به نظر نمی‌آید، اما منابع کهن مانند *التّهجد و قیام اللیل* (ابن ابی الدنیا، ۱۴۱۸: ۳۲۹) آن را طوری آورده‌اند که قابل توجه است، به‌خصوص که در بیت دوم، «إِنْ عَقَلْتَ» را ضبط بیشتر منابع^{۲۴} تأیید می‌کند:

صَلَاتُكَ نَوْراً، وَالْعِبَادُ رُقُودُ
و نَوْمُكَ ضِدّاً لِلصَّلَاةِ عَنِيدُ
و عُمْرُكَ غُنْماً إِنْ عَقَلْتَ و *!!!!*
یسیر و یفنی دائباً^{۲۵} و یبید^{۲۶}

چند نمونه از متون دیگر

در آثار شناخته‌شده تصوف - مانند ترجمه *رساله قشیریه*، *طبقات الصوفیه* انصاری و تذکره *الاولیای عطار* - هم با همه کوششی که مصححان فاضل آنها به کار بسته‌اند، عبارات ناقص و مبهمی هست که به همین شیوه می‌توان آنها را تصحیح کرد. در اینجا از هر کدام فقط یک نمونه می‌آوریم:

«ابویزید گوید سی سال اندر مجاهده بودم و هیچ چیز نبود بر من سخت‌تر از علم و متابعت کردن آن، و اختلاف علما رحمت است مگر اندر تجرید توحید» (عثمانی، ۱۳۸۳: ۳۸).

این گفته بایزید در ترجمه *رساله قشریه* چنین است، اما رابطه منطقی میان دو جمله «هیچ چیز نبود بر من سخت‌تر از علم و متابعت کردن آن» و «و اختلاف علما رحمت است مگر اندر تجرید توحید»، یعنی رابطه دشواری علم و اختلاف علما گسیخته است. به نظر می‌رسد که کلماتی از متن افتاده باشد. اصل سخن در *رساله قشریه* چنین است: «عملت فی المجاهد! ثلاثین !!!، فما وجدت شیئاً أشدَّ علیَّ من العلم و متابعتِهِ، و لولا اختلاف العلماء لَبَقِيتُ، وَاختلاف العلماء !!!، إلّا فی تجرید التَّوْحِيدِ» (قشیری، ۱۴۲۲: ۳۷).

چنان‌که معلوم است در ترجمه *رساله قشیری*، ترجمه عبارت «و لولا اختلاف العلماء لَبَقِيتُ» که واسطه پیوند دو لخت سخن است و دشواری کار بایزید را تا حدی هموار ساخته، به دلیل نامعلومی از قلم افتاده است. افزودن این جمله به متن، ابهام آن را برطرف می‌کند: «ابویزید گوید سی سال اندر مجاهده بودم و هیچ چیز نبود بر من سخت‌تر از علم و متابعت کردن آن، [و اگر اختلاف علما نبود، فرو می‌ماندم] و اختلاف علما رحمت است، مگر اندر تجرید توحید»^{۲۷}.

در *طبقات الصوفیه* در معرقی شاه بن شجاع کرمانی (ف. بعد از ۲۷۰)، صوفی معروف، آمده است: «از اجله فتیان واعظان بوده، وی را رسالات است مشهور، و مثل های نیکو و آن را مرا! الحکما گفته‌اند» (انصاری، ۱۳۸۶: ۲۳۶).

درستی نسبت «مثل های نیکو» به یکی از مشایخ صوفیه قرن سوم جای تأمل دارد و چون می‌دانیم که بخش اعظم *طبقات الصوفیه* هروی، ترجمه *طبقات الصوفیه* ابو عبد الرحمن سلمی (ف. ۴۱۲ ق.) است، عبارت را با اصل خود می‌سنجیم: «و کان من !!! الفتیان، و علماء هذه !!! و له رسالات مشهور! و !!! التي سَمَّاهُ مرآة الحکماء» (سلمی، ۱۳۸۹: ۱۹۲). بنابراین صورت صحیح عبارت *طبقات الصوفیه* هروی چنین است: «از اجله فتیان واعظان بوده، وی را رسالات است مشهور، و مثلثی^{۲۸} نیکو، و آن را مرا! الحکما گفته‌اند».

در تذکره *الاولیا* در ذیل ترجمه حلاج، می‌خوانیم:

«اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کردند و گفتند: او را در تصوف قدمی نیست، مگر عبدالله خفیف و

شبلی و ابوالقاسم قشیری و جمله متأخران، آلا ما شاء الله، که او را قبول کردند و ابوسعید بن ابوالخیر، قدس الله روحه العزیز، و شیخ ابوالقاسم گرگانی و شیخ ابوعلی فارمذی و امام یوسف همدانی، !! الله علیهم اجمعین، در کار او سیری داشته‌اند، و بعضی در کار او متوقف‌اند، چنانکه استاد ابوالقاسم قشیری گفت در حق او که اگر مقبول بود به ردّ خلق مردود نگردد و اگر مردود بود به قبول خلق مقبول نشود (عطار، ۱۳۲۵، ج ۲: ۱۳۵).

عبارت به نحو شگفت‌انگیزی پر فراز و نشیب است: «اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کردند [با کردن در کار کسی؟] و گفتند: [؟] عبدالله [؟] خفیف و شبلی و ابوالقاسم قشیری [؟] و... او را قبول کردند [؟]»، بسنجید با دنباله سخن: «استاد ابوالقاسم قشیری گفت در حق او [...] و ابوسعید... و شیخ ابوالقاسم گرگانی [؟] و... در کار او سیری [؟] داشته‌اند... که اگر مقبول [؟] بود».

نسخه‌هایی که استاد نیکلسون در تصحیح تذکره/الاولیا در اختیار داشته است (همان: ۸۴) و به‌صورتی که در گزارش نسخه‌بدل‌ها آمده، متن را تأیید می‌کنند و فقط نسخه H به جای «شبلی و ابوالقاسم قشیری»، «شبلی و ابوالقاسم نصرآبادی» و به جای «سیری» «سری» دارد که ظاهراً برای ایشان قابل توجه نبوده است. برای روشن‌تر شدن مطلب، به مآخذ سخن مؤلف (عطار) برمی‌گردیم:

در طبقات/الصوفیه ابوعبدالرحمن سلمی (۱۳۸۹: ۳۰۷) که بی‌تردید یکی از مآخذ عطار بوده و بخش عمده‌ای از اقوال مشایخ از آن مأخوذ است، درباره حلاج چنین آمده: و المشایخ فی أمره مختلفون، رَدّه أَكثَرُ المشایخ و نفوه، و ابوا أن یكون له قدم فی التَّصَوُّفِ [= و مشایخ در کار او مختلف‌اند، بیشتر آنان او را ردّ کردند و از خود راندند، و ابا کردند که او را در تصوّف صاحب قدمی بدانند].

و در کشف/المحجوب از مآخذ مسلم عطار، آمده:

مشایخ این قصه اندر شأن وی مختلف‌اند: ...محمد بن خفیف و ابوالقاسم نصرآبادی و جمله متأخران قبول کردند، و باز گروهی اندر امر وی توقف کرده‌اند چون جنید و شبلی... اما اندر ایام ما شیخ ابوسعید و شیخ ابوالقاسم کرکان... اندر وی سری داشتند و به نزدیک ایشان بزرگ بود. اما استاد ابوالقاسم قشیری گوید که اگر وی یکی از ارباب معانی و حقیقت بود به هجران ایشان مهجور نگردد و اگر مردود حق و مقبول خلق بود به قبول خلق مقبول نگردد» (هجویری، ۱۳۸۴: ۲۲۹).

سنجش متن تذکر! / الاولیا و عبارات طبقات الصوفیه و کشف المحجوب نشان می‌دهد که جملات آن، هم احتمالاً با افزودن و کاست و جابه‌جا کردن مؤلف و هم به سبب سهو و تصرف کاتبان، دستخوش تبدیل و تغییر و در نتیجه ابهام شده است. برای رفع این ابهامات و رسیدن به اصل سخن عطار باید منتظر نسخه معتبرتری بود، اما عجلتاً می‌توان چنین پیشنهاد کرد:

«اغلب مشایخ کبار در کار او ابا کردند و گفتند: او را در تصوّف قدمی نیست، مگر ابو عبدالله خفیف^{۲۹} (و شبلی^{۳۰}) و ابوالقاسم نصرآبادی و جمله متأخران، آلا ما شاء الله، که او را قبول کردند. و ابوسعید بن ابی‌الخیر، قدّس الله روحه العزیز، و شیخ ابوالقاسم کُرکانی و شیخ ابوعلی فارمذی و امام یوسف همدانی، !! الله علیهم اجمعین، در کار او سرّی داشته‌اند^{۳۱}، و بعضی در کار او متوقف‌اند، [چنانکه] استاد ابوالقاسم قشیری گفت در حقّ او که اگر مقبول [حقّ] بود به ردّ خلق مردود نگردد و اگر مردود بود، به قبول خلق مقبول نشود».

نتیجه‌گیری

منابع جنبی و مآخذ مؤلف در تصحیح متون، به‌خصوص وقتی که دست‌نوشته متنی منحصر به فرد یا روایت نسخه‌های آن با یکدیگر متفاوت است، همانند نسخه‌ای معین و به عنوان سندی معتبر، مصحّح را یاری می‌رساند. در تصحیح متون کهن، بسنده کردن به نسخه‌های خطّی و چشم‌پوشی از چنین پشتوانه‌هایی، تصحیح انتقادی را به سرانجام مطلوبی نمی‌رساند، و چنانکه نشان دادیم، مصحّح می‌تواند بعضی تبدیل‌ها و تحریف‌های متن را با استفاده از منابع جنبی تصحیح کند.

پی‌نوشت

۱. برای آگاهی از ملاحظات دربارۀ آن، رک. به «ضرورت بررسی، تحلیل و تصحیح مجدد بستان‌العارفین و !!المردین» (بیگدلی، ۱۳۹۱: ۹۱-۱۱۰).

۲. اگرچه تاریخ کتابت و نام کاتب نسخه اسعد افندی ترکیه در آن نیامده است، این دست‌نویس با توجه به مشخصات ظاهری - همانند شیوۀ کتابت و نوع خطّ - از نظر کمّیت (دارای ۱۷۴ برگ ۱۷ سطری) کهن‌ترین و جامع‌ترین و از نظر اصالت و صحت محتوا، دقیق‌ترین دست‌نوشته‌ای است که تا کنون از این اثر یافته‌ایم.

۳. از جمله این فواید زبانی، مشکول بودن بسیاری از کلمات در آن است؛ مانند بُمَرَد، بُمَرَد، بُنِشِیب

فُرُوشَوِی، بَهِشْت، جُدّه، جُوآیندّه (= جوینده)، دَرُئُوشَتَنَد، زَبَرَجَد، سَخُن، طَبَانَجَه، فُرُسْتَاد، فِرَاز کوه، کَنَارِش، گَرَمگاه، گِرَو.

۴. این حدیث و ترجمه آن در نسخه توبینگن نیامده است. نسخه‌های قونیه (۶۸) و مرعشی (۱۰۶ ر) فقط ترجمه آن را آورده‌اند. متن از نسخه افندی نقل شده است.

۵. این حدیث با صورت‌های دیگری در شرح/التعرف (مستملی بخاری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۶۶۹) و کشف/الاسرار (مبیدی، ۱۳۸۹، ج ۱۰: ۲۰۰) آمده و تداول آن را در میان مؤلفان صوفیه نشان می‌دهد.

۶. نسخه‌های توبینگن و قونیه و مرعشی، این سخن پیامبر را نیاورده‌اند.

۷. نیز رک. بیهقی، ۱۴۲۱: ج ۲: ۵۲۲؛ عبدالله بن مبارک مروزی، ۱۴۱۵: ۶۱۳؛ القرطبی، ۱۴۲۷: ج ۱: ۸.

۸. این قول در نسخه‌های توبینگن و قونیه و مرعشی نیامده است.

۹. سخن سهل تستری را با اندکی تفاوت در *البیاض و السواد* (السیرجانی، ۱۳۹۰: ۴۰) و *!!!/الاولیا* (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۶: ج ۱: ۲۳) از قول ابوبکر شبلی (ف. ۳۳۴ ق.) می‌توان دید.

۱۰. فارسی‌شده این گفته را فقط در تذکره/الاولیا، ذیل احوال و اقوال سهل تستری یافته‌ایم: «[هم او] گفت: صوفی آن بود که صافی شود از کدر و پُر شود از فکر و در قرب خدای منقطع شود از بشر و یکسان شود در چشم او خاک و زر» (عطار، ۱۳۲۵: ج ۱: ۲۶۴).

۱۱. برابردیدن «سنگ» و «زر» علاوه بر سخن سهل تستری، در گفته دیگران نیز آمده، و شاید کهن‌ترین آنها در قول زید بن حارثه، صحابی رسول، است که در گزارش احوال خود، به رسول خدا(ص) گفت: «عَزَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا فَاسْتَوَتْ عِنْدِي حَجَرُهَا وَ ذَهَبُهَا وَ فِضَّتُهَا وَ مَدَرُهَا» (هجویری، ۱۳۸۴: ۳۳۷؛ مستملی بخاری، ۱۳۹۰: ج ۱: ۱۶۹).

۱۲. حروری: منسوب به حروراء، جایگاهی نزدیک کوفه. گروهی از خوارج را که در حروراء اجتماع کرده به مخالفت علی بن ابی‌طالب برخاستند، حروریه و پیروان آنها را حروری گفته‌اند (حکیم سمرقندی، ۱۳۴۸: ۱۷۴؛ سماعی، ۱۴۰۰: ج ۴: ۱۱۸).

۱۳. مُرجی: منسوب به گروه مرجئه، فرقه‌ای از فرق اسلام بین خوارج و شیعه که در پایان نیمه اول قرن اول هجری پدید آمد و پیروان آن اهل ارجاء و تأخیر بوده‌اند و چون مرجئه، مرتکب گناه کبیره را مخلص در دوزخ نمی‌دانستند و کار او را به خدا وامی‌گذاشتند، به مرجئه شهرت یافتند (حکیم سمرقندی، ۱۳۴۸: ۱۷۸؛ سماعی، ۱۴۰۰: ج ۴: ۲۴۰).

۱۴. این عبارت نیز فقط در نسخه افندی آمده است.

۱۵. أبو عبدالله مکحول دمشقی، فقیه و از راویان حدیث نبوی است. ابونعیم اصفهانی در طبقه پنجم از طبقات راویان حدیث، اقوالی از وی نقل کرده است (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۵: ۱۷۷؛ ابن سعد، ۱۴۲۱، ج ۹: ۴۵۶؛ ذهبی، ۱۳۷۷، ج ۱: ۱۰۷). در ترجمه *احیاء علوم الدین* (خوارزمی، ۱۳۷۲، ج ۴: ۲۸۴) گوینده این سخن، مکحول نسفی و ترجمه سخن او چنین است: گفت هر که خدای را به خوف پرستد حروری است و هر که به رجا پرستد مرجئی است و هر که به محبت پرستد زندیق است و هر که به محبت و خوف و رجا پرستد موحد است.

۱۶. این حکایت هم فقط در نسخه اسعد افندی (۷۱ ر) آمده است.

۱۷. در طبقات ابن سعد حکایت به این صورت آمده و پایان حکایت به متن ما نزدیک‌تر است: «عوا! بن الحکم قال عمرو بن العاص يقول: عَجَباً لِمَنْ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ وَ عَقْلُهُ مَعَهُ، كَيْفَ لَا يَصِفُهُ. فَلَمَّا نَزَلَ بِهِ قَالَ لَهُ ابْنُهُ، عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو: يَا أَبَتِ! إِنَّكَ كُنْتَ تَقُولُ عَجَباً لِمَنْ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ وَ عَقْلُهُ مَعَهُ كَيْفَ لَا يَصِفُهُ فَصِفْ لَنَا الْمَوْتَ وَ عَقْلَكَ مَعَكَ. فَقَالَ: يَا بُنَيَّ! الْمَوْتُ أَجَلٌ مِّنْ أَنْ يَوْصَفَ وَلَكِنِّي سَأَصِفُ لَكَ مِنْهُ شَيْئاً أَجِدُنِي كَأَنَّ عَلَى غُنْقَى جِبَالٍ رَضَوِي وَ أَجِدُنِي كَأَنَّ فِي جَوْفِي شَوْكَ السَّلَاءِ وَ أَجِدُنِي كَأَنَّ نَفْسِي يَخْرُجُ مِنْ ثَقَبٍ إِبْرٍ!» (ابن سعد، ۱۴۲۱، ج ۵: ۸۱؛ قرطبی، ۱۴۲۵: ۱۵۳).

۱۸. ابوالقاسم عبدالواحد بن عبدالرحمن بن زید نيسابوری معروف به ابوالقاسم حکیم (۴۰۷-۴۹۴ ق). خطیب و زاهد سمرقندی است که با ابوالقاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل بن زید حکیم سمرقندی (ف. ۳۴۲) از عرفا و متکلمان بزرگ ماوراءالنهر قرن چهارم، صاحب کتاب *السواد الاعظم* متفاوت است (سمعی، ۱۴۰۰، ج ۲: ۲۴۳). در متون عرفانی - اخلاقی فارسی مربوط به قرن پنجم و ششم، سخنان زیادی از ابوالقاسم حکیم متقدم نقل شده است (قلانسی، ۱۳۸۵: ۱۱، ۱۲، ۱۵-۲۰).

۱۹. تصویر «گشتن کشتی در غرق، غرقاب» برای نهایت اضطراب و اضطراب لحظه مرگ، تصویر گویا و بلیغی است و چنین تصویری را در این بیت *غزلیات* شمس (مولانا، ۱۳۸۷، ج ۱: ۱۵۱) هم می‌توان دید:

این‌سو کسان سوی خوشان و آن‌سو کسان با ناخوشان/یا بگذرد یا بشکند کشتی در این گرداب‌ها

۲۰. ابوبکر شاشی محمد بن علی بن اسماعیل قفال شاشی (۲۹۱-۳۶۵ ق). فقیه شافعی و محدث و اصولی و لغوی، امام عصر خود بود و صاحب کتابی در اصول فقه است. ابن عساکر او را در شمار ۱۹ تن از شاگردان بی‌واسطه ابوالحسن اشعری و نخستین طبقه از اشاعره به شمار آورده است (ابن عساکر، ۱۳۴۷: ۱۸۲).

۲۱. این حدیث فقط در نسخه افندی (۴۰ پ) آمده است.

۲۲. نیز رک: ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۹، ج ۲: ۱۷ (در اینجا فضا! بن عبید از اهل صفه معرفی می‌شود).
۲۳. نیز رک: تاریخ مدینه دمشق (ابن عساکر، ۱۴۱۵، ج ۴۹: ۵۵) و مختصر قیام اللیل لمحمد بن نصر المروزی (احمد بن علی مقریزی، ۱۴۰۸: ۱۰۷) و لطائف المعارف (ابن رجب حنبلی، ۱۴۲۰: ۹۹). ترجمه ابیات عبارت است از: نماز شب تو وقتی که دیگر بندگان خفته‌اند نور است (نماز شب تو نور و عبادت تو نیرومندی) و خواب تو دشمن سرسخت نماز است / و اگر بدانی (و اگر غفلت کنی) عمر تو غنیمتی است و مهلتی که به طبع خود (بی‌وقفه) سپری می‌شود و از بین می‌رود و به پایان می‌رسد.
۲۴. در منابع به جز التهجید و قیام اللیل «دائما» آمده است.
۲۵. در متن بستان ظاهراً فاعل «تسیر»، «تفنا» و «تبید»، «هی» مستتری است که به «مهله» بازمی‌گردد، ولی بهتر است فاعل آنها را هو مستتری بدانیم که به «عمر» بازمی‌گردد، همان‌گونه که در این بیت ملاحظه می‌شود.
۲۶. ترجمه این گفته بایزید در کشف المحجوب چنین است: «سی سال مجاهدت کردم، هیچ چیز نیافتم که بر من سخت‌تر از علم و متابعت آن بودی، و اگر اختلاف علما نبودی، من از همه چیزها بازماندمی و حق دین نتوانستمی گزارد و اختلاف علما رحمت است به‌جز اندر تجرید توحید» (هجویری، ۱۳۸۴: ۱۶۳)؛ و نیز در !!! الاولیا (ابونعیم اصفهانی، ۱۴۱۶، ج ۱۰: ۳۶) به جای «لبقیت» «لتعبت» آمده و دکتر شفیعی (۱۳۸۸: ۳۷۸) صورت اخیر را ترجیح داده است.
۲۷. مثلث: سه‌گانه؛ نام کتاب‌هایی که در سه موضوع نزدیک به یکدیگر تألیف شده باشند. در زبان فارسی می‌توان به کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم اشاره کرد که در سه موضوع عروض و بدیع و قافیه تألیف شده است، و نیز مانند المثلث فی اللغة تألیف قرطب نحوی (فو، ۶۷۲).
۲۸. در متون گذشته و از جمله در آثار صوفیه، حذف «ابو» از آغاز کنیه نمونه‌های فراوانی دارد، چنان‌که در تذکر! الاولیا، در موارد دیگری هم «عبدالله» به جای «ابوعبدالله» به کار رفته است.
۲۹. ذکر «و شبلی»، که معاصر حلاج بود و چندان موافقتی هم با او نداشت، عبارت را درخور تأمل کرده است.
۳۰. «در کار کسی سیر داشتن» به جای «در کار کسی سر داشتن» ضبط تحریف‌شده و برابر با نسخه‌های متأخر کشف المحجوب است (عابدی، ۱۳۸۴: ۷۶۵) و احتمالاً «متوقف» در دنباله جمله، «سیر» را برای خواننده تا حدی پذیرفتنی کرده است، چنان‌که گویی بعضی از استادان معاصر آن را با همین صورت صحیح دانسته‌اند (زرین‌کوب، ۱۳۸۵: ۲۷۰).

منابع

- ابن رجب الحنبلی، عبدالرحمن بن شهاب‌الدین (۱۴۲۰)، لطائف المعارف، تحقیق یاسین محمد السّواس، بیروت، دار ابن کثیر.
- ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع (۱۴۲۱)، کتاب الطبقات الكبير (الطبقات الكبرى)، درا !!! و التحقيق دکتر علی محمد عمر، قاهره، !!!!! الخانجی.
- ابن عساکر، علی بن حسن (۱۴۱۵)، تاریخ مد!!! دمشق، درا !!! و التحقيق علی شیر، جلد ششم، بیروت، دار الفکر.
- _____ (۱۳۴۷)، تبیین کذب المفتري، دار الكتاب العربی، دمشق، !!!!!! التوفیق.
- أبو نعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (۱۴۱۹)، معر!!! الصحا!!! تحقیق عادل بن یوسف العزازی، !!!!! الأولى، ریاض، دار الوطن للنشر.
- _____ (۱۴۱۶)، !!!!! الاولیاء، بیروت، دار الكتاب العربی.
- انصاری، عبدالله بن محمد (۱۳۸۶)، طبقات الصّوفیه، تصحیح محمد سرور مولایی، تهران، توس.
- بزرگ بیگدلی، سعید و ناصر نیکوبخت و محمود عابدی و تهمینه عطایی (۱۳۹۱)، «ضرورت بررسی، تحلیل و تصحیح مجتد بستان‌العارفین و !!!!!!!»، جستارهای ادبی، سال چهل و پنجم، شماره چهارم، دانشگاه فردوسی مشهد.
- بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین (۱۴۲۱)، الجامع لشعب الایمان، تحقیق ابی‌هاجر محمد السّعید بن بسیونی زغلول، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- حکیم سمرقندی، ابوالقاسم (۱۳۴۸)، !!!!! السّواد الأعظم، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، بنیاد فرهنگ.
- خوارزمی، مؤیدالدین محمد (۱۳۷۲)، ترجمه احیاء علوم‌الدین، تهران، شرکت انتشارات علمی - فرهنگی.
- خرکوشی، عبدالملک بن محمد (۱۹۹۹)، تهذیب الأسرار، تحقیق بسام محمد باورد، ابوظبی، مکتب الثقافی.
- الذهبی، محمد بن أحمد بن عثمان بن قایماز (۱۳۷۷)، تذکر! الحفاظ، تحقیق عبدالرحمن بن یحی المعلمی، بیروت، دار الکتب العلمیه.
- سلمی، ابوعبدالرحمن (۱۳۸۹)، طبقات الصّوفیه، تحقیق نورالدین شر!!!، قاهره، !!!!! الخانجی.

- السمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور (۱۴۰۰)، *الانساب*، محقق محمد عوا!، قاهر!، ابن تیمیه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۸)، *دفتر روشنائی: از میراث عرفانی بایزید بسطامی*، چاپ چهارم، تهران، سخن.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر (۱۳۵۶)، *ترجمه تفسیر طبری*، تهران، توس.
- طیبی نیشابوری، محمد بن احمد بن ابی جعفر (۱۳۵۴)، *بستان العارفین و !!! المریدین*، چاپ شده در: *منتخب روثق المجالس و بستان العارفین و !!! المریدین*، به کوشش احمدعلی رجائی، تهران، دانشگاه تهران.
- _____، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه دولتی برلین آلمان با نشان *ms orient fol 99* میکروفیلم شماره ۴۶۳۶ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
- _____، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه اسعد افندی ترکیه به شماره ۱۳۳۵، میکروفیلم شماره ۱۸۶ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران.
- _____، نسخه خطی محفوظ در موزه مولانا واقع در شهر قونیة ترکیه به شماره ۱۰۷.
- _____، نسخه خطی محفوظ در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در قم به شماره ۹۶۱۵ (۹۰ پ - ۱۳۱ پ)، میکروفیلم شماره ۴۲۲.
- عطّار نیشابوری، فریدالدین محمد (۱۳۸۴)، *منطق الطیر*، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیع کدکنی، چاپ سوم، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۸۶)، *اسرارنامه*، تصحیح و تعلیقات دکتر محمدرضا شفیع کدکنی، چاپ پنجم، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۹۰)، *منطق الطیر*، تصحیح و توضیح دکتر محمود عابدی و دکتر تقی پورنامداریان، چاپ اول، تهران، سخن.
- _____ (۱۳۲۵)، *تذکر! الاولیا*، تصحیح رنولد نیکلسن، چاپ دوم، جلد اول، تهران، دنیای کتاب.
- القرشی المصری، عبدالله بن وهب بن مسلم (۱۴۰۶)، *القدر و ما ورد فيه من الآثار*، چاپ اول، دار السلطان للنشر والتوزیع.

القرطبی، ابوعبدالله محمد بن احمد الأنصاری (۱۴۲۷)، *الجامع الأحكام القرآن* (تفسیر قرطبی)، تصحیح عبدالله بن عبدالمحسن التّركی، چاپ اول، جلد اول، بیروت، مؤ !!! الرّسا!.

_____ (۱۴۲۵)، *التذکر! بأحوال الموتی و امور الآخر!*، الریاض، دارالمنهاج.

قشیری، عبدالکریم بن هوازن (۱۴۲۲)، *الرّسا! القشیر!*، تصحیح محمدعلی بیضون، لبنان، دار الکتب العلمیه.

فلانسی، ابوبکر (۱۳۸۵)، *ارشاد*، تصحیح عارف نوشاهی، چ ۱، تهران، میراث مکتوب.

غزالی، محمد بن محمد (بی تا)، *إحياء علوم الدّین و بهامشه تخريج الحافظ العراقي*، جلد سیزدهم، بی جا، دار الکتب العربی.

کلابادی، ابوبکر محمد بن ابراهیم (۱۴۱۳)، *التعرف لمذهب التّصوّف*، تصحیح احمد شمس الدّین، لبنان، دار الکتب العلمیه.

مروزی، عبدالله بن مبارک (۱۴۱۵)، *الزهد و الرقائق*، تصحیح احمد فرید، جلد اول، چاپ اول، الریاض، دار المعراج الدّولیه.

مستملى بخاری، ابوابراهیم اسماعیل بن محمد (۱۳۹۰)، *شرح التعرف لمذهب التّصوّف*، تصحیح محمد روشن، جلد اول، چاپ سوم، تهران، اساطیر.

میبدي، ابوالفضل رشیدالدّین (۱۳۸۹)، *کشف الاسرار و عدل الابرار*، تصحیح علی اصغر حکمت، چاپ هشتم، تهران، امیرکبیر.

مولانا، جلال الدّین رومی (۱۳۸۷)، *غزلیات شمس تبریزی*، مقدمه، گزینش و تفسیر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، سخن.

نسفی، نجم الدّین عمر (۱۳۷۸)، *القند فی ذکر علماء سمرقند*، تحقیق یوسف الهادی، چاپ اول، تهران، میراث مکتوب.

هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان (۱۳۸۴)، *کشف المحجوب*، تصحیح محمود عابدی، چاپ دوم، سروش، تهران.

یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۸۶۹)، *معجم البلدان*، تحقیق فراند وستنفلد، لایپزیک.